

دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او ۲۰، جلسه ۱۸،

دوم سموئیل ۴-۶

۲۰۲۴ © رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر باب چیشولم در تدریس خود در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۱۸، دوم سموئیل ۴-۶ است. ادامه مسیر به سوی تخت سلطنت با خون سنگفرش شده است، فصل ۴ تا فصل ۵ آیه ۵؛ داوود فاتح، فصل ۵؛ صندوق عهد محل استراحت خود را می‌یابد، فصل ۶.

در این درس، به بررسی فصل‌های ۵، ۴ و ۶ از کتاب دوم سموئیل خواهیم پرداخت. اگر از درس قبلی به یاد داشته باشید، بخش بزرگتری از کتاب سموئیل را بررسی می‌کنیم.

دوم سموئیل از حدود آیه ۱.۲ شروع می‌شود و تا آیه ۵.۵ ادامه دارد، جایی که داوود قرار است به تخت سلطنت اسرائیل بنشیند. می‌توانیم بگوییم که راه رسیدن به تخت سلطنت با خون هموار شده است. در این بخش از سموئیل خونریزی و خشونت زیادی وجود دارد.

ما داستان را در فصل ۴ کتاب دوم سموئیل ادامه خواهیم داد. در فصل ۳، داستان مرگ ابنر را می‌خوانیم. یوآب، سردار داوود، ابنر را به قتل رساند زیرا می‌خواست انتقام بگیرد، زیرا ابنر، عزائیل، برادر یوآب، را در نبرد کشته بود. همچنین به یاد داشته باشید که ایشبوشت توسط ابنر به عنوان پادشاه قباایل شمالی منصوب شده بود.

ابنر در حال تغییر وفاداری خود به داوود بود و به داوود قول داده بود که قباایل شمالی به داوود خواهند پیوست. ایشبوشت اکنون تا حدودی منزوی است. او دیگر ابنر را با خود ندارد.

در دوم سموئیل ۱:۴ می‌خوانیم، ایشبوشت، پسر شائول، شنید که ابنر در حبرون مرده است. او شجاعت خود را از دست داد و تمام اسرائیل نگران شدند. من فکر می‌کنم اسرائیل نگران آینده‌ای است که در انتظار ماست.

در فصل قبل آموختیم که آنها به سمت داوود متمایل شده‌اند. اما این دوران نگران‌کننده‌ای است. و سپس می‌خوانیم که چگونه پسر شائول دو مرد داشت که رهبر دسته‌های مهاجم بودند. یکی بعنه نام داشت و دیگری رکاب، و آنها پسران رامون بودند و غیره.

و آنها بنیامینی هستند. آنها از قبیله بنیامین هستند. و سپس همانطور که این داستان شروع به آشکار شدن می‌کند و ما با شخصیت‌هایی که قرار است در آن نقشی داشته باشند آشنا می‌شویم، نویسنده در آیه ۴ در پرنانتز توقف می‌کند و می‌گوید، یوناتان، پسر شائول، پسری داشت که از هر دو پا لنگ بود.

او پنج ساله بود که خبر شائول و یوناتان از یزرعیل رسید و دایه‌اش او را برداشت و فرار کرد. اما وقتی با عجله آنجا را ترک کرد، او افتاد و معلول شد و نامش مفیوشت شد. و او قرار است بعداً به یکی از شخصیت‌های داستان تبدیل شود.

و سپس در آیه ۵ از فصل ۴۰ اکنون می‌خوانیم که رکاب و بَغْتَه، پسران رامون، به سمت خانه ایشیوشت رهسپار شدند. و ما تعجب می‌کنیم که، خب، این اطلاعات جالبی در مورد پسر یوناتان، مفیوشت، است، اما چرا اینجا معرفی شده است؟ چرا در این برهه از زمان این موضوع را مطرح می‌کنیم اگر مفیوشت قرار نیست نقشی در داستان داشته باشد؟ من تعجب می‌کنم که آیا این موضوع کمکی می‌کند زیرا ممکن است تا حدودی اعمال این قاتلان را توضیح دهد. و این همان چیزی است که رکاب و بَغْتَه قرار است باشند.

آنها قصد دارند ایشیوشت را ترور کنند. شاید آنها دستخط روی دیوار را دیده باشند. آنها متوجه می‌شوند که ایشیوشت پادشاه ضعیفی است، به خصوص با رفتن اینر.

و آنها متوجه می‌شوند که قبایل شمالی از قبل به سمت داوود متمایل شده‌اند. اینر آماده بود تا آنها را نزد داوود ببرد. و آنها متوجه می‌شوند که ایشیوشت ضعیف است.

او مدت زیادی حکومت نخواهد کرد. ما از او حمایت کرده‌ایم. ما بنیامینی‌هایی هستیم که از او حمایت می‌کنیم.

ممکن است ما را دشمن داوود بدانند. ممکن است به دردسر بیفتیم. باید کاری کنیم که خودمان را در نظر داوود، پادشاه جدید، عزیز کنیم.

و بنابراین، در آیه ۵ می‌خوانیم، آنها به سمت خانه ایشیوشت رهسپار شدند. آنها در گرمای روز به آنجا رسیدند، در حالی که ایشیوشت مشغول استراحت نیمروزی خود بود. بنابراین، او در حال چرت زدن، یا همان خواب نیمروزی خود بود.

و آنها به قسمت داخلی خانه می‌روند، انگار که دنبال گندم یا چیزی شبیه آن می‌گردند. و به شکم او خنجر می‌زنند. و سپس فرار می‌کنند.

و آیه ۷ آنها وارد خانه شده بودند در حالی که او روی تختش در اتاق خوابش دراز کشیده بود. و او را با چاقو زده و کشتند. و سرش را از تنش جدا کردند.

و بنابراین، سر را با خود می‌برند. و سر ایشیوشت را نزد داوود در حبرون می‌آورند. و به داوود می‌گویند: «این سر ایشیوشت، پسر شائول، دشمن توست.»

حال، ما قبلاً دیده‌ایم که افراد مختلفی از شائول به عنوان دشمن داوود یاد می‌کنند. راوی، شائول را دشمن داوود می‌نامد. در اول سموئیل ۱۸ افراد داوود اینگونه به شائول اشاره می‌کنند.

راه

خود شائول از آن زبان استفاده می‌کند. و اییشای، برادرزاده‌ی داوود، داوود، شائول را اینگونه صدا نمی‌زند. داوود به شائول وفادار است.

و او شائول را پادشاه می‌داند. سرورم، مسیح خداوند. او شائول را دشمن خود نمی‌نامد.

و بنابراین، اگر این افراد فکر می‌کنند که می‌توانند داوود را تحت تأثیر قرار دهند، فکر دیگری به ذهنشان خطور کرده است. چه کسی سعی کرد تو را بکشد؟ پس، شائول دشمن توست. او سعی کرد تو را بکشد.

ما سر پسرش را گرفته‌ایم. امروز، خداوند انتقام پروردگارم، پادشاه، را از شائول و فرزندانش گرفته است. آنها گمان می‌کنند که اعمالشان توسط خداوند طراحی شده است.

این خداوند است که از طریق آنها کاری کرده تا انتقام داوود را از شائول بگیرند. خب، بر اساس آنچه قبلاً دیده‌ایم، می‌توانید پیش‌بینی کنید که این موضوع داوود را تحت تأثیر قرار نخواهد داد. و داوود به رحوب و برادرش بعنا پاسخ می‌دهد.

و او می‌گوید، قسم به حیات خداوند که مرا از هر مشکلی رهایی داده است، وقتی کسی به من گفت که شائول مرده است و فکر کرد که او مژده می‌آورد، او را گرفتم و در صقلغ کشتم. او درباره آن عملی صحبت می‌کند که در دوم سموئیل ادربارهاش خواندیم. این پاداشی بود که من برای خیرش به او دادم. پس چقدر بیشتر، وقتی مردان شرور مرد بی‌گناهی را در خانه‌اش و در رختخوابش کشته‌اند، آیا اکنون نباید خون او را از دست شما بطلبم و زمین را از وجود شما پاک کنم؟ پس،

داوود به افرادش دستور داد و آنها آنها را کشتند.

آنها دست و پایشان را بریدند و اجسادشان را کنار برکه‌ی حبرون آویزان کردند. گویی می‌خواستند به هر کسی که آنها را می‌دیدند بگویند، این سرنوشت قاتلان شرور است. و داوود این را در پادشاهی خود تحمل نخواهد کرد. اما آنها سر ایشیوش را برداشتند و آن را در مقبره‌ی ابنیر در حبرون دفن کردند.

این خوبه. دیوید کار درست رو انجام میده. و در دفاع از دیوید، این مهمه.

او در کشتن شائول یا پسر شائول، ایشیوش، با کسی همکاری نمی‌کند. داوود مسئول مرگ این بنیامینی‌ها، شائول و پسرش، نیست. و او عدالت را، عدالتی سریع و بی‌درنگ، علیه این افراد اجرا می‌کند.

و بنابراین، همه اینها بخشی از دفاع از شخصیت و درستکاری داوود است. اما باز هم، نکته نگران‌کننده‌ای در اینجا وجود دارد، زیرا او به سرعت عدالت را در مورد آن عملی در دوم سموئیل که جرأت کرده بود دست خود را علیه شائول بلند کند، اجرا کرد. او به سرعت عدالت را در مورد این بنیامینی‌هایی که پسر شائول، ایشیوش، را به قتل رساندند، اجرا می‌کند.

اما در مورد یوآب چطور؟ در مورد یوآب و ابیشای که این را کشتند چطور؟ در مورد آن چطور؟ و درست در فصل قبل، آن قسمت را داریم و کمی نگران کننده است. و وقتی داستان را برای بار دوم می‌خوانید، می‌بینید که پیشگویی و ناتوانی داوود در اجرای سریع عدالت علیه خانواده، همانطور که قبلاً گفتیم، مشکل‌ساز خواهد بود. خب، در فصل ۵، از آیه ۱۵، اتمام قبایل اسرائیل نزد داوود در حبرون آمدند.

و آنها گفتند که ما از گوشت و خون تو هستیم. بنابراین به عنوان بنی‌اسرائیل، آنها خود را با داوود یکی می‌دانند. و همه آنها بخشی از یک خانواده بزرگ، نوادگان یعقوب، هستند.

در گذشته، زمانی که شاول بر ما پادشاه بود، تو کسی بودی که اسرائیل را در لشکرکشی‌های نظامی‌اش رهبری می‌کردی. و خداوند به تو گفت، تو قوم من اسرائیل را چوپانی خواهی کرد و حاکم آنها خواهی شد. جالب اینجاست که این ناجید، حاکم است، نه ویک، پادشاه.

بنابراین، داوود، این یک شناخت وجود دارد، تو نایب‌السلطنه‌ی خداوند هستی. تو چوپان هستی. و بنابراین، تمام بزرگان اسرائیل نزد داوود در حبرون آمده بودند.

پادشاه در حبرون در حضور خداوند با آنها عهد بست و آنها داوود را به عنوان پادشاه اسرائیل مسح کردند. داوود 30 ساله است. وقتی پادشاه شود، 40 سال سلطنت خواهد کرد.

به ما یادآوری می‌شود که او هفت سال بر یهودا سلطنت کرد و شش ماه حکومتش را تغییر داد. و در اورشلیم، او به مدت ۳۳ سال سلطنت خواهد کرد. بنابراین، داوود به تخت سلطنت اسرائیل رسیده است.

و آن جاده با خون سنگفرش شده بود. رسیدن به آنجا آسان نبود. اما با این وجود، خداوند به وعده خود عمل می‌کند.

و مردم آن وعده را به داوود یادآوری می‌کنند. بنابراین، اگر بخواهیم موضوع این بخش را خلاصه کنیم، می‌توانیم بگوییم که خداوند وعده‌های خود را به بندگان برگزیده‌اش، مانند داوود، محقق می‌کند، زیرا قوم او، مانند داوود، به مشیت او وابسته هستند و خواسته‌های خود را با اهداف او همسو می‌کنند. و در این بخش درس‌های خوب، موعظه‌پذیر و آموزنده‌ای وجود دارد.

از طریق تحقق وعده خدا، اگرچه تحقق وعده‌های خدا ممکن است به تأخیر افتاده و حتی به خطر افتاده به نظر برسد، اما خدا به تحقق آنها وفادار است. داوود مجبور بود مدت زیادی صبر کند و به خدا اعتماد کند، او فراز و نشیب‌های خود را داشت، اما خدا وفادار بود تا داوود را به تختی که به او وعده داده بود، برساند. و بندگان برگزیده خداوند باید به زمان‌بندی او اعتماد کنند و در انتظار تحقق وعده الهی به خطاکاری متوسل نشوند.

داوود صبور بود و به برگزیده‌ی خداوند احترام گذاشت. و قوم خدا باید اهداف او را تشخیص دهند و بر اساس آن عمل کنند. و سرانجام اسرائیل به جایی می‌رسد که داوود را به عنوان برگزیده‌ی اسرائیل می‌شناسد و ما باید در اینجا با برنامه‌ی خدا هماهنگ شویم.

بنابراین، داوود پادشاه است و او قرار است خیلی زود در اوایل حکومتش بر کل ملت، نه فقط یهودا، اورشلیم را پایتخت خود قرار دهد. در ادامه دوم سموئیل، فصل ۵، آیات ۶ تا ۲۵، این بخش را داوود فاتح نامگذاری کردم. و ما شاهد تثبیت حکومت داوود خواهیم بود.

و در آیه ۱۶، او توجه خود را به اورشلیم معطوف می‌کند. پادشاه و افرادش به اورشلیم لشکرکشی کردند تا به یبوسیان که در آنجا زندگی می‌کردند حمله کنند. به یاد دارید وقتی اسرائیل آن سرزمین را تصرف کرد، آنها در اورشلیم موفقیت‌های متفاوتی کسب کردند.

آنها شهر را تصرف کردند، اما یبوسیاها، این گروه بومی در میان کنعانی‌ها، بر اورشلیم تسلط داشتند. بنابراین، آنچه من تصور می‌کنم این است که اسرائیلی‌ها و یبوسیاها به نوعی در اورشلیم و منطقه اورشلیم با هم همزیستی داشتند. در این برهه از زمان، به نظر می‌رسد که یبوسیاها کنترل شهر را در دست دارند.

و بنابراین، داوود علیه آن برمی‌خیزد و یبوسیان به داوود می‌گویند، تو به اینجا راه نخواهی یافت. حتی نایبانیان و لنگان نیز می‌توانند تو را از خود دور کنند. تو به اینجا راه نخواهی یافت.

این شهر آنقدر محکم است. این قلعه آنقدر محکم است که نایبانیان و لنگان می‌توانند از آن دفاع کنند. و آنها فکر می‌کردند که داوود نمی‌تواند وارد اینجا شود.

با این وجود، داوود قلعه صهیون، که شهر داوود است را تصرف کرد. در عهد عتیق، اورشلیم، صهیون، به عنوان شهر سلطنتی و مکانی که معبد توسط سلیمان در آن ساخته شده بود، بسیار بسیار مهم می‌شود. بنابراین، نه تنها کاخ سلطنتی در آنجا وجود دارد، بلکه پایتخت ملت نیز هست.

همچنین این شهر مرکز مذهبی است که خداوند در معبد با قوم خود ملاقات می‌کند. بنابراین داوود شهر را تصرف می‌کند. در آیه ۸ کمی جزئیات بیشتری را مشاهده می‌کنیم. در آن روز، داوود گفته بود، هر کسی که یبوسیان را شکست دهد، ترجمه INIV این است، باید از کانال آب برای رسیدن به آن لنگان و نایبانیان که دشمنان داوود هستند استفاده کند.

فکر می‌کنم عبارت «لنگ و کور» توی گیومه گذاشته شده چون داره یه جورایی حرف دشمن رو نقل قول می‌کنه. افراد لنگ و نابینا به معنای واقعی کلمه از این شهر دفاع نمی‌کردند، اما این عبارت را به کار می‌بردند. و به همین دلیل است که می‌گویند نایبانیان و لنگان وارد قصر نخواهند شد.

بنابراین، آیه ۸ سوالاتی را در مورد چگونگی انجام این کار توسط داوود مطرح می‌کند. در ترجمه INIV از این متن، ما باید از چاه آب استفاده کنیم. یک دیدگاه وجود دارد که مردان داوود مجبور بودند از طریق یک چاه آب به طور مخفیانه وارد قلعه یبوسیاها شوند.

اما متن عبری در این مرحله به طرز مشهوری دشوار است. معنای تحت‌اللفظی آن این است که هر کس یک یبوسی را بزند، باید به او حمله کند، و کلمه عبری آن سینور است.

خب، این اصلاً چه معنایی دارد؟ یک تفسیر این است که اگر قرار است یک یبوسی را از پا درآوریم، باید از میان آن عبور کنیم، و کلمه *tsinor* دلایلی دارد که به لوله اشاره دارد.

بنابراین، آنها باید برای ورود از لوله عبور کنند. و این یک دیدگاه است. این یک دیدگاه رایج است که داوود این محل ورودی، این کانال آب، را پیدا کرد و آنها از طریق آن کانال آب وارد قلعه شدند و توانستند پیروزی بنی‌اسرائیل را رقم بزنند، زیرا آنها توانستند از آن طریق وارد شوند.

اما تفسیرهای دیگری هم از این وجود دارد. برخی استدلال می‌کنند که این کلمه *tsinor* است، یک ریشه آرامی برای این کلمه وجود دارد که به قلاب اشاره دارد. و بنابراین، آنها آن را نوعی سلاح می‌دانند.

و بنابراین، آنچه داوود می‌گوید، هر کسی که یک پیوسی را می‌زند، باید با قلاب، شاید وسیله‌ای که برای کشتن کسی استفاده می‌شود، ضربه بزند. بنابراین، صحبت از نوعی سلاح است که استفاده می‌شود. توضیح دیگری که توسط برخی مفسران ارائه شده است این است که هر کسی که یک پیوسی را می‌زند، باید به لوله، نای، ضربه بزند.

به عبارت دیگر، دیوید دارد می‌گوید، این آدمهایی که ما را مسخره می‌کردند، از کور و لنگ و از این حرف‌ها حرف می‌زدند، حتی یک کور، حتی یک لنگ هم می‌تواند از این شهر دفاع کند. ما کاری می‌کنیم که آنها تاوان گستاخی‌شان را بدهند. به نای‌شان ضربه بزنیم، جایی که این حرف‌ها از آنجا می‌آید.

بنابراین، گزینه‌های مختلفی در این مورد وجود دارد. و همه مفسران متقاعد نشده‌اند که مردان داوود از طریق یک کانال آب به شهر حمله کردند. این تفسیری است که وجود دارد.

شاید درست باشد، اما می‌توانیم بگوییم که این تفسیری نیست که باب روز شده باشد. گزینه‌های مختلفی وجود دارد و بسیاری از آنها به دلیل ابهام خود متن عبری است. اما داوود در قلعه اقامت گزید و آن را شهر داوود نامید.

و او منطقه اطراف آن را آباد می‌کند و قدرتمندتر و قدرتمندتر می‌شود، زیرا خداوند، خدای قادر مطلق، با او بود. ما قبلاً این را دیده‌ایم. خداوند با داوود بود و اینجا نیز با اوست.

و داوود پادشاه شده است و اکنون شهری سلطنتی دارد که قرار است مرکز پادشاهی او باشد. پادشاهان دیگر، داوود را به عنوان پادشاه مشروع به رسمیت خواهند شناخت. و ما در آیه ۱۱ در مورد این موضوع می‌خوانیم.

حیرام، پادشاه صور، فرستادگانی را به همراه الوارهای سرو، نجاران و سنگتراشان نزد داوود می‌فرستد و آنها کاخی برای داوود می‌سازند. بنابراین، در اینجا یک پادشاه بیگانه، پادشاه صور، وجود دارد که داوود را به عنوان پادشاه مشروع به رسمیت می‌شناسد و حتی مصالح و کارگرانی را برای ساختن کاخی برای او فراهم می‌کند. آیه ۱۲ ما می‌گوید، آنگاه داوود می‌دانست که خداوند او را به عنوان پادشاه بر اسرائیل منصوب کرده و پادشاهی او را به خاطر قومش اسرائیل تعالی بخشیده است.

این موضوع مهمی است. داوود، پادشاه اسرائیل، هرگز نباید به صورت فردی فکر کند. من چقدر بزرگ هستم؟ نقش او همیشه در رابطه با اسرائیل است.

و داوود این را درک می‌کند، بنابراین، همه چیز خوب پیش می‌رود. پادشاهی داوود تثبیت شده است.

یک کاخ سلطنتی ساخته شده است. و سپس ناگهان، یکی از اینها را می‌بینیم، چیزی که من آن را گزارش‌های حرمسرا می‌نامم. آیه ۱۳۰ پس از ترک حبرون، داوود کنیزان و زنان بیشتری در اورشلیم گرفت.

پسران و دختران بیشتری برای او به دنیا می‌آیند. و سپس نام فرزندان را می‌گیریم و نام سلیمان اینجا ظاهر می‌شود. بنابراین، این، این به جلو چشمک می‌زند.

این موضوع یک دوره زمانی طولانی را در نظر می‌گیرد، زیرا سلیمان تا پس از ازدواج داوود با بتشیع در دوم سموئیل ۱۲ به دنیا نیامده بود. بنابراین این نگاهی به آینده و صرفاً خلاصه‌ای از آن است. باز هم، برخی این موضوع را به شیوه‌ای مثبت خواهند دید.

بله، داوود قوی است. خداوند او را با همسران و فرزندانش برکت می‌دهد. من مطمئن نیستم که بخواهم به آنجا بروم.

صرفاً به این دلیل که همه چیز در این فصل مثبت است، به این معنی نیست که ما باید همه چیز را در آن مثبت بدانیم. نویسنده ممکن است بگوید، بله، خداوند داوود را برکت می‌دهد. او با اوست.

دیوید خیلی خیلی موفق است. اما هنوز یک چیز کمی نگران‌کننده وجود دارد، چون من این ابهام را در تمام طول داستان پیرامون دیوید می‌بینم. و این را به عنوان یکی از شکاف‌های اساسی می‌بینم.

او دارد همسران زیادی به دنیا می‌آورد. می‌دانید، شکی در این نیست. او دارد همسران زیادی به دنیا می‌آورد.

تثنیه ۱۷ می‌گوید که نباید این کار را بکنی. باز هم، فکر می‌کنم آنها عمدتاً دختران محلی هستند. آنها قلب او را از خداوند دور نمی‌کنند.

بنابراین این موضوع اینجا مطرح نیست، اما او دارد بیشتر و بیشتر شبیه یک پادشاه باستانی خاور نزدیک می‌شود. فکر نمی‌کنم این چیزی باشد که خداوند می‌خواهد. او نمی‌خواهد پادشاه اسرائیل پادشاهی مانند همه ملت‌ها باشد.

داوود بیشتر شبیه این است، و او در حال ایجاد یک سابقه است. با سلیمان، این به یک مشکل جدی تبدیل خواهد شد زیرا همسران سلیمان او را از خداوند دور خواهند کرد.

بنابراین، من این گزارش کوچک را به هیچ وجه مثبت نمی‌بینم. من آن را به عنوان یک مشکل می‌بینم، یک مشکل بالقوه که در بحبوحه این روایت بسیار مثبت از آنچه داوود انجام می‌دهد، ظاهر می‌شود. وقتی به آیه ۱۷ می‌رسیم، واقعاً در مورد ترتیب زمانی وقایع در اینجا مطمئن نیستیم.

و یک مسئله جغرافیایی هم وجود دارد. وقتی فلسطینی‌ها شنیدند که داوود به عنوان پادشاه اسرائیل مسح شده است، با تمام قوا برای جستجوی او رفتند. اما داوود از این موضوع باخبر شد و به دژ رفت.

دژ کجاست؟ اگر این به ترتیب زمانی باشد، داوود قبلاً خود را مستقر کرده است. او یک کاخ سلطنتی در اورشلیم دارد. اگر در اورشلیم هستید، چگونه به دژ پایین می‌روید؟ برخی گفته‌اند، خب، باید یک قلعه در مجاورت آن وجود داشته باشد.

او مجبور بوده کمی از زمین پایین بیاید تا کاخ را به قلعه برساند. من ترجیح می‌دهم این را به ترتیب زمانی نینم. قبلاً دیده‌ایم که گزارش حرمسرا خیلی جلوتر می‌رود.

فکر می‌کنم ما بیشتر با مضامین و مفاهیم پیرامون به تخت نشستن داوود سر و کار داریم. مطمئن نیستم که همه چیز در اینجا به ترتیب زمانی دقیقی باشد. ما با این واقعیت شروع می‌کنیم که می‌خواهیم بر تصرف اورشلیم، دژ ییوساها، توسط داوود به عنوان شهر سلطنتی خود تمرکز کنیم.

سپس درباره کاخی که در آنجا ساخته می‌شود صحبت می‌کنیم. سپس درباره این واقعیت صحبت می‌کنیم که او با کمک خداوند به پادشاهی قدرتمند تبدیل شده است، اما کمی مشکل وجود دارد. داره زیادی شبیه به پادشاه باستانی خاور نزدیک می‌شود.

فکر می‌کنم در آیه ۱۷ گذشته برمی‌گردیم، به قبل از اینکه او واقعاً اورشلیم را تصرف کند. دژی که در اینجا مد نظر است، عدولام است. این یکی از دژهای است که او قبلاً در آن بود.

او هنوز اورشلیم را تصرف نکرده است. این توضیح می‌دهد که چگونه می‌تواند برای جنگ با فلسطینیان به دره رفائیم در منطقه اورشلیم برود. او به سمت آن منطقه می‌رود.

مفسران در این مورد اختلاف نظر خواهند داشت، اما من تمایل دارم که این موضوع به ترتیب زمانی دقیق نباشد. در هر صورت، ما داوود را به عنوان یک جنگجوی قدرتمند خواهیم دید. فلسطینیان آمده و در دره رفائیم پراکنده شده بودند.

بنابراین، داوود از خداوند پرسید، آیا بروم و به فلسطینیان حمله کنم؟ آیا آنها را به دست من تسلیم خواهی کرد؟ و خداوند پاسخ داد و گفت، برو، زیرا من مطمئناً فلسطینیان را به دست تو تسلیم خواهم کرد. بنابراین، داوود می‌رود. او آنها را شکست می‌دهد.

طبق آیه ۲۱، فلسطینیان بت‌های خود را رها می‌کنند. و داوود و افرادش آنها را می‌برند. این ممکن است خیلی خوب به نظر نرسد.

چرا آنها بت‌ها را با خود بردند؟ خب، من فکر می‌کنم نشان می‌دهد که خداوند از خدایان فلسطینی قدرتمندتر است. و اگر نگران این موضوع هستید، وقتی به تواریخ مراجعه کنید، متوجه می‌شویم که او آن بت‌ها را نابود کرده است. پس نگران این موضوع نباشید.

یک بار دیگر، فلسطینیان آمدند و در دره رفائیم پراکنده شدند. و داوود از خداوند پرسید و او پاسخ داد: این بار مستقیماً بالا نرو، بلکه پشت سر آنها حلقه بزن و از جلوی درختان صنوبر به آنها حمله کن. این بسیار جالب است زیرا نشان می‌دهد که خداوند چقدر در تجربه داوود به عنوان یک جنگجو دخیل بوده است.

و بخشی از این موضوع در شعری که او سروده است، دوم سموئیل ۲۲، که بعداً به آن خواهیم پرداخت، آمده است. به محض اینکه صدای رژه رفتن را در بالای درختان صنوبر شنیدید، سریع حرکت کنید، زیرا این به معنای آن است که خداوند پیشاپیش شما بیرون رفته تا به ارتش فلسطینیان حمله کند. بنابراین، بُعد الهیاتی نبرد را در اینجا می‌بینید؟ فقط داوود نیست که برای جنگ با فلسطینیان بیرون می‌رود.

خداوند آنجاست. خداوند آنجاست و لشکری دارد. و آن لشکر به رهبری خداوند، بالای درختان داوود رژه می‌رود.

و آنها صدای آن ارتش را می‌شنوند. این یک بُعد معنوی دارد که نوعی نمونه بارز خاور نزدیک باستان است. من با یک کتیبه آشوری آشنا هستم که در آن آشوری‌ها به عنوان کسانی که شهری را محاصره کرده و به آن حمله می‌کنند، دیده می‌شوند.

و در آنجا پرواز می‌کند، یک شخصیت بالدار وجود دارد و این یکی از خدایان آنهاست که آنها را به نبرد هدایت می‌کند و بر هر اتفاقی که می‌افتد نظارت دارد و با پرتاب تیر، پیروزی را برای آنها تضمین می‌کند. و بنابراین، در این فرهنگ، خدایان به همراه ارتش‌های خود می‌جنگند. و یهوه، خدای اسرائیل، نیز از این قاعده مستثنی نیست.

او داوود را در نبرد به پیروزی بزرگی بر فلسطینیان در اینجا هدایت می‌کند. بنابراین، داوود همانطور که خداوند به او فرمان داده بود عمل کرد و فلسطینیان را از جبعون تا به امروز شکست داد. بنابراین، آنچه در این فصل می‌بینیم این است که داوود به عنوان پادشاه اسرائیل انتخاب می‌شود.

تمام اسرائیل او را به عنوان پادشاه می‌شناسد. اولین موضوعی که ما بر آن تمرکز می‌کنیم این است که اگر داوود پادشاه جدید باشد، به یک شهر سلطنتی نیاز دارد. و او اورشلیم، یک قلعه‌ی تسخیرناپذیر یبوسی‌ها، را تصرف می‌کند.

او آن را به عنوان شهر سلطنتی خود انتخاب می‌کند. مشروعیت او به عنوان پادشاه توسط پادشاه دیگری به نام هیرام به رسمیت شناخته می‌شود، که مصالح و کارگران را برای ساختن کاخ سلطنتی برای او می‌فرستد. بنابراین داوود اکنون پادشاه اسرائیل در اورشلیم، یک مکان مرکزی است.

مشکلاتی وجود دارد. داوود دارد کم کم شبیه یک پادشاه باستانی خاور نزدیک می‌شود، خیلی شبیه او. اما داوود همچنین دلاوری خود را به عنوان یک پادشاه، توانایی‌اش را در رهایی اسرائیل به عنوان یک جنگجوی قدرتمند، نشان می‌دهد.

و بنابراین، او فلسطینیان را شکست می‌دهد. به یاد داشته باشید، فلسطینیان مشکل اینجا بودند. وقتی این همه آشفتگی با شائول و ایشبوشث و داوود وجود داشت، فلسطینیان توانستند از همه اینها سوءاستفاده کنند.

و فلسطینیان از زمانی که شائول و ارتش اسرائیل را در جلبوع شکست دادند، به نوعی کنترل اوضاع را در دست داشته‌اند. اما داوود همه اینها را برعکس می‌کند. و بنابراین، اسرائیل قوی می‌شود و خداوند به داوود پیروزی می‌بخشد.

و کاری که داوود در فصل ششم تصمیم می‌گیرد انجام دهد این است که اورشلیم را نیز به پایتخت مذهبی اسرائیل تبدیل کند. داوود با خود فکر می‌کند که می‌خواهد معبدی بسازد. و اگر قرار است معبدی برای خداوند در آنجا قرار دهیم، باید صندوق عهد را آنجا داشته باشیم زیرا صندوق عهد نمایانگر حضور خداست.

و البته، به یاد خواهید آورد که تابوت عهد توسط فلسطینیان از اسرائیل ربوده شد. اسرائیل در یک نبرد شکست خورد. آنها صندوق عهد را بیرون برده بودند و فکر می‌کردند که این کار پیروزی را تضمین می‌کند.

اما اینطور نشد. صندوق عهد نمایانگر حضور خداوند بود. فلسطینیان بیمار شدند.

انواع و اقسام مشکلات وجود داشت. آنها دیگر صندوق عهد را نمی‌خواستند. آن را به اسرائیل پس فرستادند.

بنی‌اسرائیل با آن بی‌احترامی کردند. این برای آنها خوب پیش نرفت. و بنابراین صندوق عهد در یک پناهگاه مرکزی قرار نداشته است.

از کیریات یعاریم بوده است. و بنابراین، داوود، که در اینجا در فصل ۶ به او بعله نیز می‌گویند، و بنابراین داوود تصمیم می‌گیرد که صندوق عهد به مکانی برای استراحت نیاز دارد. و بنابراین، دوم سموئیل ۶، این حق را به صندوق عهد داده‌ام که مکانی برای استراحت پیدا کند، اما نه فوراً.

در اینجا چند عامل پیچیده وجود دارد. و آنچه در این فصل خواهیم دید، موضوع اصلی این است که تمایل خداوند برای سکونت در میان قومش، دلیلی برای جشن گرفتن است. خداوند می‌خواهد در میان قومش ساکن شود و دلیلی برای جشن گرفتن این موضوع وجود دارد.

اما او از قومش انتظار دارد که به تقدس او احترام بگذارند. با خداوند نمی‌توان به شیوه‌ای سرسری رفتار کرد. او می‌خواهد، همانطور که متکلمان می‌گویند، قریب‌الوقوع باشد، نه صرفاً متعالی در آسمان.

او می‌خواهد در میان مردمش زندگی کند. اما این بدان معنا نیست که آنها فقط می‌توانند به طور اتفاقی با او معاشرت کنند. او باید با احترام با او رفتار شود و تقدس او باید مورد احترام قرار گیرد.

حال، این موضوع مهمی است که در این روایت می‌بینیم. داوود دوباره، در آیه ۱۱ از فصل ۶، تمام جوانان توانمند اسرائیل، یعنی ۳۰۰۰۰ نفر را گرد هم آورد و او و تمام افرادش به بعل در یهودا رفتند تا صندوق عهد خدا را از آنجا بیاورند. صندوقی که به نام خداوند متعال نامیده می‌شود. نامی که در میان کروبیان بر روی صندوق عهد قرار دارد. بنابراین، به یک معنا خداوند، اگرچه تختش در آسمان است و اگرچه در همه جا حاضر است، به یک معنا خود را به صندوق عهد متصل می‌کند و بر آن جلوس می‌کند.

و آنجا جایی است که او از طریق کاهنان با قوم خود ملاقات می‌کند. و آنها صندوق عهد خدا را بر روی یک ارابه جدید قرار می‌دهند. خب، به نظر می‌رسد که ایده خوبی باشد.

اگر قرار است صندوق عهد را حمل کنیم، نباید آن را با یک وسیله‌ی قدیمی و زهوار در رفته حمل کنیم. باید با یک ارابه‌ی نو به خداوند احترام بگذاریم. به هر حال، فلسطینی‌ها هم صندوق عهد را به همین روش برگرداندند.

اما فکر نمی‌کنم که ما باید برای راهنمایی در مورد نحوه حمل و نقل صندوق عهد، از فلسطینی‌ها کمک بگیریم. آنها صندوق عهد خدا را روی یک ارابه جدید گذاشتند، که به نظر خوب می‌رسد، و آن را از خانه اینناداب که روی تپه بود، آورد. و عَزَّ و آخِیو، پسران اینناداب، ارابه جدید را که صندوق عهد روی آن بود، هدایت می‌کردند.

و آخِیو در جلوی آن قدم می‌زد. و داوود و تمام اسرائیل با تمام قدرت خود در حضور خداوند با کمانچه، چنگ، بربط، دف، مخزن و سنج جشن می‌گرفتند. باشک خداوند از این کار تجلیل می‌کند.

تمام این عبادت و این احساسات و موسیقی، مطمئناً در نزد خداوند معنا خواهد داشت. مردم در حضور آنها جشن می‌گیرند و صندوق عهد را روی ارابه‌ای جدید قرار می‌دهند و این افراد ارابه را هدایت می‌کنند.

ضمناً آنها لاوی نیستند. ما این را می‌دانیم. باید اینجا کمی بررسی کنیم و به خروج، فصل ۲۵، آیات ۱۲ تا ۱۴ برویم تا کمی در مورد نحوه حمل صندوق عهد بدانیم.

و بنابراین، همانطور که در آنجا می‌خوانیم، چهار حلقه طلایی برای آن بریزید و آنها را به چهار پایه آن ببندید، دو حلقه در یک طرف و دو حلقه در طرف دیگر. بنابراین، صندوق عهد حلقه‌هایی خواهد داشت. سپس میله‌هایی از چوب اقاقیا بسازید و آنها را با طلا بپوشانید.

خب، قراره چند تا تیرک درست کنیم. حدس می‌زنم تیرک‌ها از توی حلقه‌ها رد بشن. بله.

آیه ۱۴، تیرک‌ها را برای حمل صندوق عهد، در حلقه‌های طرفین آن قرار دهید. تیرک‌ها باید در حلقه‌های این صندوق باقی بمانند. آنها را نمی‌توان جدا کرد.

بنابراین، این متن به ما بینشی مختصر در مورد چگونگی وقوع همه این اتفاقات می‌دهد. و سپس در فصل ۴ سفر اعداد می‌خوانیم که وقتی قرار است اردوگاه حرکت کند، هارون و پسرانش باید وارد شوند و پرده محافظ را پایین بیاورند و آن را روی صندوق عهد قرار دهند. سپس آنها باید پرده را با چرمی بادوام بپوشانند، پارچه‌ای به رنگ آبی پرنه روی آن پهن کنند و تیرک‌ها را در جای خود قرار دهند.

و سپس اگر به آیه ۱۵ بروید، و پس از آنکه هارون و پسرانش پوشاندن ائاثیه مقدس و تمام اشیاء مقدس را تمام کردند، و هنگامی که اردوگاه آماده حرکت شد، تنها در آن زمان است که قهاتیان می‌توانند بیایند و حمل را انجام دهند. اما آنها نباید

به اشیاء مقدس دست نزنند، وگرنه خواهند مرد. قهاتیان باید چیزهایی را که در خیمه اجتماع است حمل کنند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که یک روش از پیش تعیین‌شده برای حمل صندوق عهد وجود دارد، و آنچه در دوم سموئیل ۶ اتفاق می‌افتد، آن روش نیست. صندوق عهد نباید با ارابه جدید حمل شود. قرار است قهاتیان آن را با تیرک حمل کنند.

قرار نیست بهش دست بزنن. این چیزیه که خدا می‌بینه. اون همه جشن و سرور رو نمی‌بینه و همه موسیقی‌ها رو نمی‌شنوه.

این موضوع اینجا برای او اهمیتی ندارد. وقتی به خرمنگاه ناکون رسیدند، عَزَّه دستش را دراز کرد و صندوق عهد را گرفت، زیرا گاوها می‌لغزیدند. پس، منظور را بفهمید.

مطمئنم که او نیت خیری دارد. وظیفه او هدایت کشتی نوح است. گاوها زمین می‌خورند.

شما که نمی‌خواهید صندوق عهد خدا بیفتد، روی زمین غلت بزنند. بنابراین، او دست دراز می‌کند تا از وقوع این اتفاق جلوگیری کند. در این داستان همه نیت خیر دارند.

یه جشن هست. موسیقی هست. ما داریم سعی می‌کنیم از سقوط صندوق عهد جلوگیری کنیم.

اما خشم خداوند بر عَزَّه افروخته شد. (NIV) می‌گوید، به دلیل عمل گستاخانه‌اش. این عبارت در متن عبری واقعاً دشوار است، و بحث‌هایی در مورد معنای دقیق آن وجود دارد.

اما این یک عمل بی‌احترامی بود، چه متن چنین بگوید چه نگوید. خدا او را به زمین زد و او آنجا در کنار صندوق عهد خدا مُرد. بنابراین، این چیزی نبود که ما انتظار داشتیم.

داود خشمگین بود، آیه ۸ زیرا خشم خداوند بر عَزَّه شعله‌ور شده بود. و تا به امروز، آن مکان پُرْتَزَّه، یعنی شورش علیه عَزَّه، نامیده می‌شود. داوود خشمگین شد.

فکر می‌کنم، می‌دانید، در قلبش فکر می‌کرد که کار درست را انجام می‌دهد، اما اینطور نبود. شما متوجه نمی‌شوید، سائول این را فهمید، شما نمی‌توانید آزادانه کار کنید. به یاد داشته باشید، در اول سموئیل ۱۵، سائول تصمیم می‌گیرد، به نظر من بهتر است. به جای کشتن همه این حیوانات، به خصوص از آنجایی که مردان به من فشار می‌آورند تا بهترین حیوانات را نگه دارم، بیایید یک قربانی فوق‌العاده برای خداوند انجام دهیم.

نه، نه، تو حق نداری همچین تصمیمی بگیری. خشم داوود به ترس تبدیل می‌شود. داوود آن روز از خداوند ترسیده بود و گفت: چطور ممکن است صندوق عهد خداوند پیش من بیاید؟ او حاضر نبود صندوق عهد خداوند را با خود به شهر داوود ببرد.

الان دلسرد میشه. اون... من... این خیلی خطرناکه. من نمیخوام این کارو بکنم.

در عوض، آن را به خانه عوبید ادوم جتی برد. مطمئنم که عوبید ادوم داشت فکر می‌کرد، متشکرم. اما صندوق عهد خداوند به مدت سه ماه در خانه عوبید ادوم جتی باقی ماند و خداوند او و تمام خانواده‌اش را برکت داد.

بنابراین، صندوق عهد آنجاست، و خداوند مکانی را که صندوق عهدش در آن قرار دارد، برکت می‌دهد. به داوود در این مورد گفته می‌شود. در آیه ۱۲، او گفته می‌شود که خداوند خانواده عوبید ادوم و هر آنچه را که دارد به دلیل وجود صندوق عهد در آنجا برکت داده است.

بنابراین، داوود رفت تا صندوق عهد خدا را بیاورد. داوود آن برکت را می‌خواهد. او آن برکت را برای اورشلیم می‌خواهد، و آن برکت را برای پادشاهی خود و برای اسرائیل می‌خواهد.

و بنابراین، او می‌رود تا صندوق عهد را با شادی بیاورد. و ما اینجا جزئیات زیادی نمی‌بینیم، اما در آیه ۱۳ ما گفته شده است که کسانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند، و اکنون آن را حمل می‌کنند، فکر می‌کنم با لهستانی‌ها. ما این را از متن موازی تواریخ می‌دانیم.

و وقتی شش قدم برداشتند، او یک گاو نر و یک گوساله پرواری قربانی کرد. بعضی‌ها فکر می‌کنند که آنها این کار را هر شش قدم انجام می‌دهند. من فکر می‌کنم آنها فقط بعد از اینکه آن را به آب انداختند، بعد از اینکه شروع کردند، انجامش دادند و قربانی کردند.

و داوود یک ایفود کتانی پوشیده است و با تمام توانش در مقابل خداوند می‌رقصد. اما جزئیات بیشتری در این مورد در اول تواریخ فصل ۱۵ وجود دارد. بسیاری از این روایت‌ها در سموئیل آمده است، ما همچنین در اول تواریخ نیز نمونه‌های مشابهی داریم.

و بنابراین در اول تواریخ ۱۵ آیه ۱۵ می‌خوانیم که پس از آنکه داوود ساختمان‌هایی برای خود در شهر داوود ساخت، مکانی را برای صندوق عهد خدا آماده کرد و چادری برای آن برپا نمود. ما هنوز معبدی نداریم. بنابراین، این مکانی شبیه خیمه است.

و سپس داوود گفت، هیچ کس جز لاویان حق حمل صندوق عهد خدا را ندارد، زیرا خداوند آنها را برگزیده است تا صندوق عهد خداوند را حمل کنند و همیشه در حضور او خدمت کنند. ظاهراً دیوید حالا قانون را بررسی کرده است. قبلاً ظاهراً او عجلانه عمل می‌کرد.

شاید تمام آن موفقیت‌هایی که در فصل ۵ توصیف شد، به ذهنش خطور کرد. برخی این را گفته‌اند. و او فقط با خودش فکر کرد، هی، خدا طرف من است.

او هر کاری را که انجام می‌دهم برکت می‌دهد. او حتی لحظه‌ای در مورد انجام درست کارها فکر نکرد. او فقط فرض کرد که خدا او را برکت خواهد داد.

چنین نیست. در آیه ۱۳ از اول تواریخ ۱۵، داوود تمام اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا صندوق عهد خداوند را به مکانی که برای آن آماده کرده بود، بیاورند. او فرزندان هارون و لاویان را نیز فراخواند.

و به آیه ۵، از نسل قهات، توجه کنید. بنابراین، ما فهرست کاملی از افرادی داریم که قرار است در اینجا درگیر شوند. و در آیه ۱۱ کاهنان، از جمله ابیاتار، را داریم.

و او به لاویان می‌گوید، شما رؤسای خاندان‌های لاوی هستید. شما و دیگر لاویان باید خود را تقدیس کنید و صندوق عهد خداوند را به مکانی که برایش آماده کرده‌ام بیاورید. به این دلیل که شما لاویان، بار اول آن را نیاوردید، خداوند خدای ما بر ما خشم گرفت.

بنابراین، دیوید متوجه شد که چه اتفاقی افتاده است. ما از او در مورد نحوه انجام این کار به روش تعیین‌شده نپرسیدیم. و بنابراین، این بار آنها این کار را به روش صحیح انجام می‌دهند.

و بنابراین، صندوق عهد به شهر می‌آید. داوود در حال جشن گرفتن است. او یک ایفود کتانی پوشیده است، انگار که نوعی کاهن است.

داوود قطعاً سعی در غصب جایگاه کاهنان لاوی ندارد. اما از یک نظر، که الان وقت پرداختن به آن را نداریم، می‌توان گفت که پادشاه اسرائیل یک کاهن سلطنتی بود. او وظایف کاهنی مانند را انجام می‌داد.

او بدون اینکه یک کاهن واقعی باشد، بر فرقه و سیستم عبادت اسرائیل نظارت داشت. ما می‌بینیم که سلیمان این کار را انجام می‌دهد، و همزمان با ساخت معبد، عبادت را سازماندهی می‌کند. و حتی در مزامیر می‌خوانیم که چگونه داوود کاهنی از رتبه ملک‌یصدق است.

او یک کاهن سلطنتی است و این وظیفه را اینجا انجام می‌دهد. او اسرائیل را در پرستش رهبری می‌کند. او سعی نمی‌کند جای کاهن را بگیرد، اما او اسرائیل را در پرستش رهبری می‌کند.

و او و تمام بنی‌اسرائیل با فریادها و صداهای پیروزی، صندوق عهد خداوند را بالا می‌آوردند. حالا قرار است یک زیرداستان جالب در اینجا شکل بگیرد، زیرا داوود صندوق عهد را برمی‌گرداند و حالا که این کار به درستی انجام می‌شود و تقدس خداوند مورد احترام قرار می‌گیرد، به نظر می‌رسد همه چیز خوب است. من انتظار ندارم که میکائیل، دختر شائول، پس از اینکه به دلایل سیاسی از فلطینیل برده شد و برای خدمت در حرمسرای داوود بازگردانده شد، نظر مثبتی نسبت به داوود داشته باشد.

او از پنجره‌های تماشا می‌کند و داوود را می‌بیند که در برابر خداوند می‌پرد و می‌رقصد، و در قلبش از او بیزار می‌شود. لحظه‌ای از آن صحنه دور می‌شویم و در آیه ۱۷ می‌خوانیم که آنها صندوق عهد را آوردند، آن را در جای خود در خیمه‌ای که داوود برایش برپا کرده بود، قرار دادند. داوود قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های رفاقت تقدیم می‌کند.

مطمئنم که او در تمام این موارد کاهنانی دارد که به درستی کار می‌کنند، اما خودش کسی است که اینها را دستور می‌دهد. بعد از اینکه قربانی کردن را تمام کرد، مردم را به نام خداوند متعال برکت می‌دهد و به هر فرد در جمعیت غذا می‌دهد و همه مردم به خانه‌هایشان می‌روند. سپس داوود به خانه برمی‌گردد تا خانواده‌اش را برکت دهد.

و میکائیل، دختر شائول، آنجاست و او به استقبالش می‌آید. و با طعنه می‌گوید که پادشاه اسرائیل امروز چگونه خود را متمایز کرده است، و مانند هر آدم بی‌ادب دیگری، نیمه‌برهنه در مقابل دیدگان کنیزان خدمتکارانش قدم می‌زند.

او از کاری که دیوید انجام داده، دلخور است.

و داوود از خودش دفاع می‌کند. و به میکائیل می‌گوید، این در حضور خداوند بود. و اتفاقاً، راوی هم این را گفته است.

راوی گفت که او در حضور خداوند جشن می‌گیرد. این جشن در حضور خداوندی بود که مرا به جای پدرت یا هر کس دیگری از خاندانش برگزید، زمانی که مرا به عنوان فرمانروای قوم خداوند، اسرائیل، منصوب کرد. من در حضور خداوند جشن خواهم گرفت.

و من حتی از این هم بی‌آبروتر خواهم شد. و در نظر خودم تحقیر خواهم شد. اما به وسیله‌ی این کنیزان، که از آنها صحبت کردی، آبرومند خواهم ماند.

آنها متوجه منظور من شدند. و بعد می‌گویند که میکائیل، دختر شائول، تا روز مرگش فرزندی نداشت. می‌دانم که برخی از شما ممکن است در این مورد با میکائیل هم‌نظر باشید.

فکر می‌کنم او در اوایل داستان شخصیتی دلسوز است. اما اینجا اینطور فکر نمی‌کنم. فکر می‌کنم این یکی از بهترین لحظات دیوید است.

او بالاخره این کار را به روش درست انجام داد. در این مورد شروع اشتباهی داشت. او درسش را یاد گرفت.

و او واقعاً در حضور خداوند جشن می‌گیرد. و اورشلیم را پناهگاه مرکزی خداوند قرار داده است. من فکر می‌کنم همه اینها خوب است.

و میکائیل با او مخالفت می‌کند. و از نظر ادبی، فکر می‌کنم این یادآوری است که به، شائول مرده است. ایشیوش مرده است.

اما هنوز هم مخالفت‌هایی با داوود وجود خواهد داشت، به خصوص از سوی آن جمعیت بنیامینی. و ما قرار است این نوع مخالفت را بعداً همزمان با شورش ایشالوم ببینیم. شمعی، شخصی به نام شمعی هست که از بنیامین است و داوود را نفرین خواهد کرد.

و همیشه این نگرانی در مورد بنیامین وجود خواهد داشت. اما من آن بیت آخر را که می‌گوید مایکل فرزندی نداشت، درک می‌کنم. به نظرم او به خاطر رفتاری که با دیوید در این زمینه دارد، به نوعی به سزای اعمالش می‌رسد.

و بی‌توجهی او به کاری که دیوید سعی در انجام آن دارد. به ما گفته نشده که چرا او بچه‌دار نشده است. آیا این فقط به این دلیل بود که دیوید دیگر با او رابطه نداشت؟

یا اینکه این خداوند بود که گفت با وجود تلاش برای بچه‌دار شدن، بچه‌دار نخواهید شد؟ به ما چیزی گفته نشده است.

اما من آن آیه را خیلی مثبت نمی‌بینم. و فکر می‌کنم این روش راوی برای گفتن این است که مایکل به دلیل بی‌احترامی‌اش به داوود تنبیه شد. اما فکر می‌کنم حضور او در داستان فقط یادآوری این نکته است که با شروع حکومت داوود بر اسرائیل، مخالفت با او ادامه خواهد داشت.

در فصل بعد، درباره یک رویداد بسیار مهم خواهیم خواند. خداوند قرار است با داوود عهدی ببندد. او قرار است به داوود وعده بسیار مهمی بدهد که برای آینده اسرائیل و در واقع برای آینده همه ما مهم است.

و بنابراین، دوم سموئیل ۷ داستان چگونگی آغاز عهد خدا با داوود است و ما در درس بعدی به آن خواهیم پرداخت.

این دکتر باب پیشولم در تدریس خود در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۸، دوم سموئیل ۶-۴ است. ادامه مسیر به سوی تخت سلطنت با خون سنگفرش شده است، فصل ۴ تا فصل ۵ آیه ۵؛ داوود فاتح، فصل ۵؛ صندوق عهد محل استراحت خود را می‌یابد، فصل ۶.